

باسمه تعالی

## جلسه ۷۰ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام و المسلمین قاسمیان - ۵ شنبه ۱۲ بهمن ۹۶

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (بقره: ۹۲) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاَسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (بقره: ۹۳)

### خلاصه جلسه

هفتادمین جلسه از تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره، با توضیح مفهوم «بینات» ذیل آیه‌ی ۹۲ آغاز شد. بیان شد که بینات باید دلایلی آشکار باشد، نه اینکه صرفاً معجزات باشد؛ هرچند ممکن است از جنس معجزات هم باشد. در مورد واژه‌ی «عجل» توضیح داده شد که از ریشه‌ی «عَجَلَ» است و عجله و عاجله (به معنای دنیا) هم از یک ریشه‌اند. کسی اگر اهل عجله باشد، اهل عاجله می‌شود؛ اگر عجله نکند، اهل قیامت می‌شود. البته اگر عجله در کارهای قیامتی باشد، خوب است. در روایات دارد این‌هایی که با عجله به سمت حق می‌روند دیگر اصلاً فکر خواب و خوراک را از سرشان بیرون می‌کنند. بنابراین عجله‌ی ممدوح و عجله‌ی مقبوح داریم و از آنجایی که آنچه که در روح ولی خدا هست، در بدنه‌ی جامعه‌ی خودش، تسری پیدا می‌کند، در ماجرای حضرت موسی<sup>علیه‌السلام</sup> هم می‌بینیم آن مایه‌ی عجله‌ای که ایشان دارد، یک جوری در قومش هم انگار تسری پیدا می‌کند. حالا عجله‌ی موسی<sup>علیه‌السلام</sup> خوب است، اما عجله‌ی قوم به سمت عاجله است. در توضیح **ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ** (بقره: ۹۲) اشاره شد که روح معنای «بعدیت» مهم است. ممکن است ولی باشد، اما عجل هم باشد؛ امیرالمؤمنین هست ولی عجل هم هست. شما باید بدانید که حتی امیرالمؤمنین، ادامه‌ی خلافت است؛ دیگر آن مسیر مستقیم نیست. برای همین است که نسبت به جریان سقیفه هم در روایات ما تطبیق عجل به یک افرادی شده است. در واقع در مقابل آن «دعوت حق ولی» و «ولی حق»، هر سیستمی که راه می‌افتد، آن سیستم یک عجل است. در ادامه ذیل فراز **وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ** (بقره: ۹۳) بیان شد که عجل ممکن است به شدت علاقه ایجاد بکند و دل‌ها را برباید. بالاخره انقدر قابلیت داشته که بگویند **هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ** (طه: ۸۸) بگویند که آقا منطبق خود موسی<sup>علیه‌السلام</sup> هم همین‌هاست. همه‌ی اقوام یک‌سری سامری دارند که این کار را می‌کنند. در تمام اقوام و ادیان الهی سامری هست که می‌آید یک فن علی‌البدل می‌گذارد کنارش و اینقدر آن‌را جلوه می‌دهد، یک بانگ درست و حسابی برایش درست می‌کند تا به شدت دل‌ها را برباید؛ طوری که با منطبق مادی هم سازگار باشد، دیدنی‌تر باشد، فهمیدنی‌تر باشد، مادی‌تر باشد، در محاسبات هم آشکارتر باشد. باز ذیل همین فراز از آیه‌ی ۹۳ اشاره شد که مهم است شخصیت حقوقی جامعه (امت) دل در گرو چه چیزهایی داشته باشد و به چه سمتی حرکت کند، اینجا دیگر بحث نفرت نیست، شخصیت حقوقی جامعه مطرح است. در توضیح واژه‌ی **أَشْرَبُوا** به یک قاعده‌ی زبان قرآنی هم اشاره شد؛ اینکه

واژه‌هایی که قرآن به کار می‌برد، غیر از معنای کنایی که از آن برداشت می‌شود، یک معنای حقیقی تحت‌اللفظی هم دارد. مثلاً اگر می‌گوید **أَشْرَبُوا**، یک مایه‌ی شرب بوده که اینجا شده **أَشْرَبُوا**؛ یعنی فقط صرف یک نوع عمق در معنای حب نیست، معنای ظاهری هم دارد. در مورد عاقبت اتخاذ عجل از آیه‌ی ۱۵۲ سوره‌ی اعراف اینطور استفاده شد که به زودی می‌افتند در پروسه‌ی غضب الهی و ذلت در حیات دنیا. نه اینکه پیش خدا ذلیل‌اند، در حیات دنیا و در زندگی‌های دنیوی‌شان هم به یک ذلت و بدبختی و بیچارگی می‌افتند. بالاخره چون دلشان هنوز در ماجرای عجل گیر است، در ولایت غیر حق گیر است، آخرش در معادلات دیگری عمل می‌کنند.

قسمتی از این جلسه به پاسخگویی برخی از سوالات مطرح شده گذشت. مطلب اول توضیحاتی در مورد «**تکثرگرایی در قرآن**» بود. از قول علامه بیان شد که **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ** به معنای این نیست که من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق بگویم، بلکه من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم؛ وگرنه مکارم اخلاق چیزی نیست که مردم همین جوری خودشان به آن نرسند، منتها ورژن آخرش را و جمع‌بندی شده‌ی بهترین حالتش را من (پیامبر) می‌گویم. نکته‌ی دیگر اینکه جهنم رفتن را میزان عناد و انکار شخص مشخص می‌کند و اگر این عناد نبود **لَجَعَلْتَ النَّارَ كَلْهًا بَرْدًا وَ سَلَامًا**. روایتی هست که خود علامه می‌آورند که سائرناسی هستند که خدا به حجت‌هایی که بر این‌ها تمام شده نگاه می‌کند. یک سری هستند که ناصبی هستند و ائمه را می‌شناسند و فحش می‌دهند یعنی علم به این قضیه دارند و این کارها را می‌کنند؛ آن‌ها هم تکلیفشان مشخص است: **وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** (بقره ۳۹) یعنی تکذیبی از سر کفر می‌کنند.

اما آنچه که باعث می‌شود انسان وقتی مطلبی را فهمید، خودش را به واسطه‌ی بینات الهی نجات دهد و متناسب با فهم و درکش عمل کند، **گرایشات قلب** است. اگر قلب سلیم شد و از قلب مریض تبدیل به قلب سالم شد سبب نجات می‌شود. می‌بینی طرف انقلابی است ولی واقعاً دل در گروهی تمام معارف غیرانقلابی دارد.

مطلب دوم راجع به موضوع «**وحدت**» بود. مهم‌ترین کار، حفظ وحدت پیکره‌ی انقلاب و اسلام است. رفتار ائمه هم همین‌گونه بوده است که وحدت جامعه اسلامی را حفظ کنند. حتی در جریان سقیفه و بعد از سقیفه حضرت علی علیه‌السلام کارهایی کردند که نشان از یک جدیتی در حفظ وحدت جامعه اسلامی دارد. خیلی‌ها سوال می‌کردند که آقا آن موقع‌ها چه شده؟ ما تازه مسلمانیم. خود حضرت به اطرافیان‌شان می‌گفتند که اگر من بخواهم خیلی از حرف‌ها را بزنم، این تازه مسلمان‌ها قاطی می‌کنند. نکته‌ی دیگر شاخص‌سازی ائمه در عین حفظ وحدت جامعه است؛ گروه شیعه را حفظ می‌کردند و معرفی می‌کردند و بالاخره هشتک را بالا می‌بردند. ولی همه‌ی شاخصه‌ها را وقتی معرفی می‌کردند، در بدنه‌ی جامعه‌ی اسلامی معرفی می‌کردند و نمی‌خواستند اینها را یک غده بکنند. بعد اگر یک زمانی می‌دیدند این معرفی حالت افتراق ایجاد می‌کند، هشتک را پایین می‌آوردند.

مطلب سوم این بود که اگر جایگاه ولایت را خیلی بالا ببرید، آن را در معرض ضربه‌ی دشمن قرار داده‌اید. چون دشمن می‌فهمد که این جایگاه خیلی یونیک شد و همه‌ی جایگزین‌ها را می‌زند. همه‌ی این‌ها را به یک نوعی قلع و قمع می‌کند به صورتی که شما الان می‌گویید که آقا برود چه اتفاقی می‌افتد؟ همه می‌گویند که عمر آقا دراز باد، ۱۲۰ سال، ۱۰۰۰ سال. چون این پایین کاملاً خورده است؛ مشکل اینجاست که آدم‌ها، کم‌کاری‌های خود را با عظمت دادن به آن جایگاه خواسته‌اند جبران کنند. می‌گویند که زلزله شد، ببینیم آقا چه کار می‌کند. حج آنگونه شد، آقا چه می‌گویند؟ چیزهایی

که اصلاً ربطی ندارد. خب دستگاه‌ها باید کارهای خودشان را انجام دهند که نه اینکه مرتب آقا بکنند. آقا پیام‌های کلی و رهنمودهای کلی را داده‌اند. اگر کسی بخواهد راه بیافتد، باید راه بیافتد دیگر.

و در نهایت مطلب چهارم توضیح این موضوع بود که کلیات اعتقادات، تحقیقی اما جزئیات آن، تقلیدپذیر است. حضرت عبدالعظیم حسنی با همه‌ی آن عظمتش می‌رود دینش را به امام معصوم عرضه می‌کند و می‌گوید: من دینم درست است یا نه؟ این «دینم درست است یا نه» با ده‌هزار تا گزاره که نیست، یک اعتقادات کلی است که باید انسان داشته باشد. یک جایی واقعاً شما باید بگویید من در این بحث مقلدم. در بحث «نقد معصوم» مثلاً من مقلد آقای جوادی‌ام. نمی‌شود همه-ی بخش‌ها را تحقیق کرد، یعنی کار همه نیست. یک جاهایی بسپارید به اینکه من **جَاهِدُوا فِيْنَا** (عنکبوت: ۶۹) می‌کنم، دیگر خودشان در این رابطه‌های حبّی و عشقی دستمان را می‌گیرند؛ **وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا**. در بحث محبت قلبی این را بدانید که ائمه به شدت دنبال ما هستند، خدا به شدت دنبال ماست. اصلاً برنامه‌ریزی می‌کند که ما را ببیند! علی ابن مهزیار وقتی بعد از بیست سال خدمت امام زمان عج‌الله می‌رسد، حضرت می‌فرماید: **قَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُكَ لَيْلًا وَ نَهَارًا** شب و روز دنبال بودم. حالا کی دنبال کی بوده است؟ علی ابن مهزیار به حسب ظاهر دنبال حضرت بوده است، ولی حضرت گانّ دارد نقشه می‌کشد تا او را ببیند. نکته اینجاست که خدا کسی را سرپرست می‌کند که مودت فوق‌العاده‌ای داشته باشد. برای همین است که در روایات داریم وقتی حرف پیامبر را گوش نمی‌دادند، اینقدر برای حضرت سخت بود. اگر کسی این‌گونه است که رحمت و شفقت به مردم دارد، این شخص شایسته‌ی ولایت و قیادت می‌شود. حتی در بحث ولایت پدر و مادر بر بچه، یکی از دلایلی که ولایت دادند این است که پدر و مادر بی‌شائبه نسبت به فرزندان‌شان عشق می‌ورزند. رابطه‌های عشقی و حبّی را می‌توان در مناجات‌ها و اشعار پیدا کرد.

موضوعات اصلی: بینات، عجل، تکثرگرایی، وحدت، بالا بردن جایگاه ولایت

موضوعات فرعی: سامری، امت، تحریف، مکارم اخلاق، گرایش قلب

## فهرست مطالب

- ۱- بیّنات ..... ۶
- ۱-۱- بیّنات؛ دلایل روشن کننده، نه صرفاً معجزات (۹۲ بقره: وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا...) ..... ۶
- ۲- عَجَل ..... ۶
- ۱-۲- ریشه یابی واژه «عجل»؛ عجل از عجله می آید ..... ۶
- ۱-۱-۱- عجله مقبوح؛ عجله برای رسیدن به نتایج در همین دنیا ..... ۶
- ۱-۱-۲- عجله ممدوح؛ عجله برای رسیدن به لطف های قیامتی ..... ۷
- ۱-۳-۲-۱- عجله در حضرت موسی ممدوح، عجله در قوم او، مقبوح ..... ۷
- ۲-۲- روح معنای «بعیدیت» (۹۲ بقره: ...مِن بَعْدِهِ...) ..... ۸
- ۳-۲- منطق مادیگرایانه عجل، دل ها را می رباید (۹۳ بقره: ... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ...) ..... ۸
- ۱-۳-۲- منطق سامری؛ زمینی و قابل فهم مادی کردن معارف ..... ۹
- ۱-۳-۲- وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ یعنی شخصیت حقوقی جامعه (امت)، دل در گرو چه چیزهایی دارد؟ ..... ۱۰
- ۲-۳-۲- تحریف کلام به دلیل قساوت قلب؛ قساوت قلب، ناشی از محبت به ولایت غیر حق ..... ۱۰
- ۱-۳-۲- در ...أَشْرَبُوا... یک مایه ای از شُرْب هست ..... ۱۱
- ۴-۲- پایان ماجرای عجل، غضب الهی و ذلت در حیات دنیا ..... ۱۲
- ۵-۲- جمع بندی داستان عجل و مأموریت بنی اسرائیل ..... ۱۳
- ۳- گرفتار بودن دل در گرو ولایت غیر حق (۹۳ بقره: قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا) ..... ۱۳
- ۴- از داستان بنی اسرائیل عبرت بگیریم! ..... ۱۴
- ۵- پاسخ به سؤالات و طرح مسائل روز ..... ۱۴
- ۱-۵- توضیح تکثرگرایی در قرآن ..... ۱۴
- ۱-۱-۵- مکارم اخلاق؛ در همه ادیان- بهترین ورژن آن در شریعت اسلام ..... ۱۴
- ۲-۵- جهنم رفتن را میزان عناد و انکار شخص مشخص می کند نه شریعت او ..... ۱۵
- ۱-۲-۵- انکار قلبی و کشش قلبی، در عمل شخص بروز می کند ..... ۱۵
- ۳-۵- وحدت ..... ۱۶
- ۱-۳-۵- مهم ترین کار، حفظ وحدت پیکره انقلاب و اسلام است ..... ۱۶
- ۲-۳-۵- شاخص سازی ائمه در عین حفظ وحدت ..... ۱۷

۴-۵- اگر جایگاه ولایت را خیلی بالا ببرید، آن را در معرض ضربه دشمن قرار داده اید..... ۱۸

۵-۵- کلیات اعتقادات، تحقیقی است اما جزئیات اعتقادات، تقلیدپذیر است..... ۱۹

۵-۵-۱- اگر کسی در راه خدا تلاش کند؛ خدا دستش را می گیرد..... ۱۹

## ۱- بیّنات

۱-۱- بیّنات؛ دلایل روشن کننده، نه صرفاً معجزات (۹۲ بقره: وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ...)

[۴۸-] آیه می‌فرماید (۹۲ بقره) وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ... موسی «بیّنات» آورد. حالا این «بیّنات» آیا معجزات بوده؟ ممکن است بخشی از آن معجزات باشد [اما] دلیلی ندارد که بیّنات، [فقط] معجزات باشد. بیّنات، باید دلایلی باشد که آشکار باشد. خود پیغمبر خیلی معجزه نیاورده است. بعضی فکر می‌کنند [ایشان] معجزه آورده، می‌پرسی چه معجزه-ای؟ می‌گوید شق القمر و ... . نه اصلاً قرآن این‌ها را نمی‌گوید. مهم این است که دلیلی باشد که برای طرف مطلب را روشن کرده باشد؛ [به همین دلیل، بیّنات] گاهی اوقات یک بحثی است، یک معرفتی است. حالا به دلیل حس‌گرایی خاصی که قوم یهود هم داشتند، ممکن است این بیّناتشان حسی هم بوده ولی معرفتی هم بوده. گرچه بسیاری از بیّناتی که خیلی وقت‌ها تصور می‌شود برای بنی‌اسرائیل بوده، [در حقیقت] برای بنی‌اسرائیل نبوده است، [بلکه] برای فرعونیان بوده است. عمده‌ی بیّناتی که آمده از جنس بیّنات حسی، برای بنی‌اسرائیل نیامده است، برای فرعونیان آمده است. برای بنی‌اسرائیل ممکن است یکی دو چشمه از این چیزها باشد.

[۴۹+] خیلی وقت‌ها هم [ممکن است بیّنات] همین دلایل روشنی باشد که آمده است. حتی ممکن است تورات نباشد، چرا؟ زیرا ماجرای عجل، ماجرای است که هنوز حضرت موسی <sup>علیه‌السلام</sup> در کوه طور است و تازه می‌خواهد تورات را بگیرد. یعنی بحث تورات هم نیست. پس [این بیّنات] چه بوده است؟ معارفی دارد می‌گیرد، دارد حجت‌هایی تمام می‌کند، تورات هم نیست. یکی دو چشمه هم ممکن است چیزهای حسی بوده. [اما اینطور] فرض نکنید که [حتماً] باید یک اتفاقات عجیب و غریبی بیاید که بشود بیّنات، بشود آیات. نه! [کافی است] دلیل روشنی باشد برای شخص.

[۷۱+] این می‌شود: (۹۲ بقره) وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ... . معلوم هم شد که بعد از این [بیّنات]، ماجرای عجل است. ... ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ؛

## ۲- عجل

۱-۲- ریشه‌یابی واژه‌ی «عجل»؛ عجل از عجله می‌آید

از ریشه‌ی «عَجَلَ» است. هم «عجله» و هم «عاجله»، با همدیگر هم‌ریشه‌اند. چیزهایی که در قرآن هم‌ریشه است را با یک عنایتی نگاه کنید.

۱-۱-۲ عجله‌ی مقبوح؛ عجله برای رسیدن به نتایج در همین دنیا

[۶۵+] چرا به گوساله می‌گویند «عجل»، بخاطر اینکه خیلی با عجله باید پشت سر مادرش راه برود. با «عاجله» هم هم-ریشه است که به معنای دنیاست؛ چون عجله برای همین است؛ یعنی کسی اگر اهل عجله باشد، اهل عاجله می‌شود؛ اگر عجله نکند، اهل قیامت می‌شود. طرف می‌خواهد پول‌دار بشود، منتها با عجله. برای همین سعی می‌کند در دنیا پول‌دار

شود. با عجله می‌خواهد پولدار شود. یک موقعی اگر طرف دندان سر جگرش بگذارد بخواهد پول‌دار شود، می‌رود در قیامت پول‌دار می‌شود.

[۶۶+] باز این را من تذکر دهم: اینی که منطق دین هست مجموعاً، این نیست که همه را حواله بدهد به آخرت. داریم کسی اگر در امر دنیا کسب است، فُهِوْ فِي الْأَمْرِ الْآخِرِ أَكْسَل. اگر در کارهای دنیوی‌اش، کسل است، کارهای دنیایی‌اش را درست انجام نمی‌دهد، در کارهای آخرتی‌اش، اُكْسَل است حتماً. این [درست] نیست که هِی بگوئیم نه، همه را بگذار به قیامت، ان شاء الله آنجا همه پول داریم؛ اقتصاد چیست؟ ان شاء الله آنجا زر و سیم باشد. منظور این‌ها نیست حتماً. ولی کسی که بخواهد به لذایذ دنیوی برسد با عجله [این هم درست نیست].

### ۲-۱-۲ - عجله‌ی ممدوح؛ عجله برای رسیدن به لطف‌های قیامتی

[۶۷+] اگر این عجله در کارهای قیامتی باشد، خوب است. کسی با عجله می‌خواهد به نوعی از لطف‌های قیامتی برسد. در داستان حضرت موسی علیه‌السلام، نشان می‌دهد خود حضرت موسی علیه‌السلام، اهل عجله است. این آیه را ببینید، [متوجه می‌شوید] این‌ها می‌شود عجله‌ی خوب؛ موسی با قومش قرار بود بیاید کوه طور، اما خودش با عجله آمد: (۸۳ طه) وَمَا أَغْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى؛ چه چیز تو را به عجله انداخت. (۸۴ طه) قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلِيٍّ أَثْرِي... عرض کرد اینک آن‌ها دنبال منند... وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى؛ من عجله کردم برای اینکه تو راضی شوی. (۸۵ طه) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ؛ فرمود: ما از پی تو قومت را امتحان کردیم و سامری گمراهشان کرد. اینک (۸۴ طه) وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى؛ تعابیر مثبت در روایات دارد. خود حرف حضرت موسی علیه‌السلام، حرف مثبتی است، می‌گوید من با عجله آمدم که تو راضی شوی. در روایات دارد این‌هایی که با عجله [به سمت حق] می‌روند دیگر اصلاً فکر خواب و خوراک و... را از سرشان بیرون می‌کنند. طرف خیلی اهل عجله هست.

### ۲-۱-۳ - عجله در حضرت موسی ممدوح، عجله در قوم او، مقبوح

آنچه در روح ولی خداست، در بدنه‌ی جامعه تسری پیدا می‌کند

[۶۹+] حالا ممکن است این برداشت بشود (این برداشت را هم کردند) که در حضرت موسی علیه‌السلام، یک عجله‌ای هست که حتی از قوم خودش هم فاصله می‌گیرد. و این عجله ممکن است برای ولی خدا، تبدیل بشود به ماجرای عجل در قوم؛ اگر با عجله حرکت کند و همه‌ی چیزها را درنوردد و زودتر بیاید، یک جوری [کأن] بقیه را قال می‌گذارد که تبدیل به ماجرای عجل می‌شود.

[۷۰-] یک بحثی هست که آنچه که در روح ولی خدا هست، در بدنه‌ی جامعه‌ی خودش، تسری پیدا می‌کند. که آن موقع قرآن هم این‌ها [بنی اسرائیل] را در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف، اهل عجله می‌داند. (۱۵۰ اعراف) وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي... خیلی بد جایگزینی بودید برای بعد من. این «بعد من، مِن بَعْدِي» مهم است؛ یعنی وقتی من نبودم. یعنی گویا شما در حالت فقد من رفتید گوساله‌پرست شدید. ... أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ... آیا عجله کردید در امر پروردگارتان. یعنی آن مابه‌ی عجله‌ای که حضرت موسی علیه‌السلام دارد، یک جوری در قوم حضرت

موسی علیه السلام هم انگار تسری پیدا می‌کند. حالا عجله‌ی موسی علیه السلام خوب است، [اما] عجله‌ی قوم به سمت عاجله است که این‌ها را هم به عنوان یک امر با عجله می‌گوید.<sup>۱</sup>

## ۲-۲- روح معنای «بعديت» (۹۲ بقره: ... مِنْ بَعْدِهِ...)

[۵۰] (۹۲ بقره) ... ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ... بینید یک عنوانی است در «مِنْ بَعْدِهِ» بعد موسی علیه السلام. آن موسی علیه- السلام غیبت کرده، موسی علیه السلام رفته در کوه طور و این‌ها رفتند سراغ عجل. (ماجرای حضرت موسی علیه السلام و قومش هم به گوساله و گاو، یک ارتباطاتی دارد). حالا این ... مِنْ بَعْدِهِ... یک مایه‌ی اصلی در خود داستان دارد که در موقع فقد ولی، فقدان ولی، مِنْ بَعْدِ موسی، [رفتند سراغ عجل، ... اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ...].

[۵۶-] بنی اسرائیل می‌آیند و ماجرای عجل را راه می‌اندازند، در «فقد موسی»، «مِنْ بَعْدِ موسی»؛ که این روح معنای «بعديت» مهم است. ممکن است ولی باشد، اما عجل هم دیگر هست. امیرالمؤمنین هست ولی عجل هم هست. خیلی اوقات شما باید بدانید که حتی امیرالمؤمنین چهارم، ادامه‌ی خلافت است. آن مسیر [مستقیم] نیست. یک موقعی در یک جاهایی ممکن است [قطار] برگردد روی ریل‌هایی و یا سعی شود برگردد روی ریل‌هایی (که بر هم نمی‌گردد)، وگرنه زمان امیرالمؤمنین، زمان خیلی باشکوهی نیست، [اتفاقاً] زمان بسیار شکست خورده‌ایست، فقط نهج البلاغه قشنگ است. یعنی آن زمانه، زمان باشکوهی محسوب نمی‌شود. وقتی از ریل خارج شد، به همین مفتی‌ها هم روی ریل بر نمی‌گردد. دیگر میافتد روی مسیر عجل. حتی فتوحات دارد، پیشروی‌هایی ممکن است داشته باشد ولی روی یک مسیر دیگری است.

[۵۱-] برای همین است که نسبت به جریان سقیفه هم در روایات ما تطبیق عجل به یک افرادی شده است. چرا؟ [با این تطبیق] نخواستند فحش بدهند که بگویند فلانی گوساله [است]، بحث این نیست. بحث این است که در مقابل کَانَ آن «دعوت حق ولی» و «ولی حق»، هر سیستمی که راه میافتد، آن سیستم یک عجل است.

## ۲-۳- منطق مادی‌گرایانه‌ی عجل، دل‌ها را می‌رباید (۹۳ بقره... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بَكْفُرِهِمْ...)

[۵۱+] ممکن است [عجل] خُواری<sup>۲</sup> داشته باشد، ممکن است به شدت علاقه ایجاد بکند، دل‌ها را برباید، آن منطق ممکن است یک منطق مادی‌گرایانه و ... باشد، آنقدر دل‌ها را برباید که به تعبیر آیه‌ی بعد می‌گوید (۹۳ بقره)... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بَكْفُرِهِمْ... اصلاً ریشه‌ی مطلب را این می‌داند که حتی وقتی می‌خواهیم پیمان‌ها را بگیریم، مشکل این‌ها این است که دلشان یک جای دیگری گیر کرده است. اصلاً این دلش یک جای دیگر است. درست است در حکومت اسلامی هست، دارد کارهای جمهوری اسلامی را به حسب ظاهر انجام می‌دهد، اما دلش یک جای دیگر است. دلش یک جای دیگر است یعنی عمیقاً دلش یک جای دیگر است؛ (۹۳ بقره)... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ... . [۷۲-] [حتی]

<sup>۱</sup>. اینکه بعضی‌ها می‌گویند چرا اینقدر ماجرای بنی اسرائیل را می‌گویید، باید به قرآن بگوییم که چرا اینقدر ماجرای بنی اسرائیل را می‌گوید. به این ادقت شود که [علاً] ماجرای بنی اسرائیل باید ماجرای باشد که به ما مرتبط است.

<sup>۲</sup>. اشاره به این فقره (۱۴۸ اعراف)... عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ...



اینجوری بوده است که حتی وقتی عجل سوزانده شد و در دریا ریخته شد، این‌ها می‌رفتند براده‌هایش را از روی آب می‌خوردند. یعنی نابودشده‌اش [را] هم [رها نمی‌کردند]. چون دل درگیر است. شما ممکن است عجل را از بین ببری، حبّ عجل را چه می‌کنی؟ یعنی موسایی آمده با قهرو غلبه و این‌ها گفته عجل چیه؟ زده سوزانده ریخته در دریا؛ بعد یک عده بلند می‌شدند از همین‌ها، براده‌هایش را از آب می‌خوردند. برای همین است که آمده «أَشْرُبُوا» چراکه این‌ها این براده‌ها را می‌نوشتند.

[۵۲+] بالاخره این عجل اینقدر قابلیت داشته که بگویند (۸۸ طه)... هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى... بگوید که آقا منطق خود موسی علیه‌السلام هم همین‌هاست.<sup>۱</sup> خودش هم برپایه‌ی همین‌ها حرکت می‌کند. آن [معارفی] که خود موسی علیه‌السلام هم آویزان هست بهش، همین است. موسی علیه‌السلام هم دنبال همین‌هاست. درست است که رفته کوه طور نزد خدا (نرفته پیش گوساله)، ولی منطق، منطق عجل است. منطق، منطق غیر خداست.

### ۲-۳-۱- منطق سامری؛ زمینی و قابل فهم مادی کردن معارف

[۵۳] یک منطق جدیدی اگر شما وارد بکنی، ولی جدیدی اگر وارد بکنی، بگویی این [منطق و ولی جدید] بشود محور وحدت ما با همدیگر، این‌ها می‌شود [همان] عجل؛ کاری به این ندارد که حالا گوساله باشد یا نه. برای همین است که در روایات ما تطبیق عجل، به جریان سقیفه و بعد از سقیفه شده است.

[۵۳+] گفتند همه‌ی اقوام یک‌سری سامری دارند که این کار را می‌کند. در تمام قوم‌ها و ادیان الهی سامری هست که می‌آید یک فن علی‌البدل می‌گذارد کنارش و اینقدر [آن را] جلوه می‌دهد، آن را یک خواری می‌دهد، یک بانگ درست و حسابی برایش درست می‌کند تا به شدت دل‌ها را برآید؛ با منطق مادی هم سازگار باشد، دیدنی تر باشد، فهمیدنی تر باشد، مادی تر باشد، در محاسبات آشکارتر باشد. همان چیزهایی که در سوره‌ی بقره می‌گفتیم که *آقا! من و سلوی بس است. چقدر من و سلوی!*<sup>۲</sup> ما نمی‌فهمیم آخرش چیست. یک (۶۰ بقره)... *وَقَوْمِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا...* یک چیزی بده که ما بفهمیم چیست، بکاریم از زمین دربیاید، جنسش زمینی باشد. آسمانی را ما نمی‌فهمیم چه شد. معادلات آسمانی که خدا وعده داده سپاه رعب می‌فرستد، ملائکه می‌فرستد، بعدش می‌گوید برو با آمریکا اینطوری بجنگ و ...، ما اینطوری نمی‌جنگیم. یک سری معادلات دیگر درست کن، ما آن معادلات دیگر را می‌فهمیم.

[۵۵-] دین همش آمده شما را آسمانی کند، یک منطق دیگر می‌آید شما را زمینی می‌کند، معادلات شما را هم زمینی می‌کند. زمینی می‌کند نه به این معنا که هبوط می‌دهد؛ می‌فرماید (۶۰ بقره)... *أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ...* بله! آن چیزی که شما می‌خواهید [گیرتان بیاید]، باید هبوط کنید تا گیرتان بیاید. منتهای مراتب بدی این قضیه این است که

<sup>۱</sup> در آیات پنجاه و خورده‌ای بقره هم این مطلب را عرض کردم.

<sup>۲</sup> اشاره به این آیه: (۶۰ بقره) *وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصِبرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ أَهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ وَصُرِبْتُمْ عَلَيْهِنَّ أَلْدَلَّةَ وَالْمَسْكَنَةَ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَالِكُمْ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَالِكُمْ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ*؛ و چون گفتید ای موسی ما بیک خوراک نمی‌توانیم بسازیم پروردگار خویش را بخوان تا از آنچه زمین همی‌رویانند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش برای ما بیرون آورد، گفت چگونه پست‌تر را با بهتر عوض می‌کنید بشهر فرود آید تا این چیزها که خواستید بیابید و ذلت و مسکنت بر آنان مقرر شد و بغضب خدا مبتلا شدند زیرا آیه‌های خدا را انکار همی‌کردند و پیامبران را بناروا همی‌کشتند زیرا نافرمان شده بودند و تعدی همی‌کردند.

گفتم دگمه‌ی «غلط کردم» ندارد. کسی که با یک منطقی حرکت کرده و شده قوم برگزیده، دارد یک مأموریت خاصی را پیش می‌برد، اگر بخواهد برگردد دیگر کره‌ی جنوبی نیست، اگر بخواهد برگردد دیگر به دوره‌ی شاه هم بر نمی‌گردد.

۲-۳-۱- وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ يَعْنِي شَخْصِيَّةَ حَقُوقِي جَامِعِهِ (امت)، دل در گرو چه چیزهایی دارد؟

[۶۳-] این (۹۳ بقره)... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ... یعنی بالاخره [چقدر] به مسیر حق پایبند است؟ در شراشر وجودش و رگ و پی وجودش چی قرار گرفته؟ این همان چیزی است که ما عرض می‌کنیم قلب و مایه‌ی قلب، قلب سلیم، قلبی که پر از عشق به این راه است. لاقبل برآیند جامعه عشقش به این راه است. شخصیت حقوقی جامعه به چه سمت حرکت می‌کند؟ ما با نفرت کاری نداریم بگوییم این نفر یا آن نفر و ... ؛ شخصیت حقوقی جامعه [مهم است] که برآیندش در کجاها معلوم می‌شود؟ در اینکه چه شعارهایی می‌گیرد؟ چه هشتهایی بالا می‌آید؟ چه رأی‌هایی تشکیل می‌شود؟ به چه چیزهایی علاقه‌مندند؟ می‌خواهند چه اتفاقی بیفتد؟ چه اتفاقی بیفتد مردم همه خوشحال می‌شوند؟ این‌ها می‌شود آن شخصیت حقوقی جامعه.

[۶۴-] شخصیت حقوقی جامعه نفر نیست و بعدش هم کسی نمی‌تواند بگوید آقا بالاخره ما که انقلاب نکردیم، یک نسل دیگر انقلاب کردند، چه ربطی به ما دارد، حالا [نسل قدیم] یک مأموریتی را پذیرفت از مأموریت‌های قوم برگزیده، به ما چه ربطی دارد؟ نه! این‌ها همه در شخصیت حقوقی به هم ربط دارد. اینطور نیست که نسل اول آمد این کار را کرد. این جریان که اتفاق افتاد یک‌جایی هم منجر می‌شود به عجل که در مقابل ولایت حق و می‌رود به یک سمت دیگر و همه هم متضرر می‌شوند. این مال شخصیت حقوقی افراد است. در مورد شخصیت حقیقی، بحث بهشت- جهنم، می‌روند بهشت. خوب امیرالمؤمنین هم در همان سیستم لطمه می‌خورد. اما امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین است. قیامت دیگر (۹۴ انعام) وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى... ، فراداست. آنجا چون انسان‌ها فرادا محشور می‌شوند، بستگی دارد به اعمال خودشان و فرادا محشور می‌شوند ولی سرنوشت اجتماعی جامعه یک چیز دیگر است.

۲-۳-۲- تحریف کلام به دلیل قساوت قلب؛ قساوت قلب، ناشی از محبت به ولایت غیر حق

[۵۸+] همین عبارتی که می‌فرماید (۴۶ نساء)... يُخَرِّقُونَ أَلْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ... چرا [به اینجا می‌رسد]؟ زیرا دیگر [شخص در] نقطه‌ای می‌رسد به «قساوت قلب». «قساوت قلب» در این بحث یعنی چه؟ یعنی موجب تحریف کلام می‌شود. قساوت قلب یعنی دیگر دل در گرو این مأموریت ندارد؛ قلبش دیگر قسی شده است. یعنی این جامعه، دیگر این مأموریت را انجام بده نیست. اینجاست که خدا سنت استبدال را اجرا می‌کند؛ مأموریت را از این نقطه برمی‌دارد می‌برد روی نقطه-ی دیگری.

[۵۹] جامعه دچار قساوت قلب شده است. حالا چکار کند با صحیفه‌ی نور امام؟ (۴۶ نساء)... يُخَرِّقُونَ أَلْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ... باید آن را شروع بکند دستکاری کردن. اینکه دارد (۷۴ بقره)... فَسَتَ قُلُوبُكُمْ... می‌گوید قساوت قلب ایجاد می‌شود که این را در ماجرای خود بقره در داستان گاو بنی اسرائیل عرض کردیم.

[۶۲+] قرآن [قساوت قلب را] در این معانی گریه و این‌ها خیلی وقت‌ها استفاده نمی‌کند. در مورد تحریف از موضع استفاده می‌کند، در تحریف کلام استفاده می‌کند. اینجا دل قسی شده یعنی دل در گرو آن مأموریت سال پنجاه و هفتی-

اش نیست دیگر. دیگر این جامعه تصمیم گرفته کره‌ی جنوبی باشد، تصمیم گرفته سنگاپور باشد؛ تصمیم نگرفته انقلاب اسلامی پیغمبر را مجدد زنده کند. مجازاتش چیست؟ مجازاتش این است که دلش قسی شده و دیگر آن چیزی که می-خواهد (بشود) هم نمی‌شود. اینی که می‌گوییم دگمه‌ی غلط کردم ندارد.

## ۲-۳-۱- در ... اَشْرَبُوا... یک مایه‌ای از شرب هست

### واژه‌های قرآنی، غیر از معنای کنایی، معنای حقیقی تحت اللفظی هم دارند (بحث زبان قرآن)

[۷۳-] حالا یک بحث زبان قرآنی؛ در قرآن واژه‌هایی که به کار می‌برد، غیر از معنای کنایی که می‌فهمید دنبال یک معنای حقیقی تحت اللفظی هم باشید. مثلاً اگر دارد ... اَشْرَبُوا... بدانید یک مایه‌ی «شرب» بوده که اینجا شده «اَشْرَبُوا». یعنی فقط صرف یک نوع عمق در معنای حب نیست. معنای ظاهری‌ای هم دارد. یکی دوتا مثال از این‌ها در قرآن را بررسی کنیم:

#### ۲-۳-۱-۱- مثال اول

[۷۴-] (مریم ۶۲) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لُعْواً إِلَّا سَلَاماً...؛ در بهشت این‌ها لغوی نمی‌شنوند جز سلام. یعنی حرف همه به هم در بهشت سلام و سلامتی و امنیت و این‌هاست. ... وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا؛ رزق در بهشت «بُكْرَةً وَعَشِيًّا» است. شما چه معنی‌ای از «بُكْرَةً وَعَشِيًّا» می‌فهمید؟ یعنی پیاپی، پی‌درپی. این می‌شود معنی کنایه‌ای‌اش. حالا من برایتان روایت بخوانم. شَكْوَتْ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَلْقَى مِنَ الْأَوْجَاعِ وَ التَّخَمِ... یعنی به امام صادق علیه‌السلام از زیاد مبتلا شدن به بیماری‌ها و دردها و مشکل معده (عدم قدرت هضم غذا) شکایت کردم ... فَقَالَ لِي تَعَدَّ وَ تَعَشَّ وَ لَا تَأْكُلْ بَيْنَهُمَا شَيْئاً... امام علیه‌السلام فرمود صبحانه و شام بخور و میان این دو، چیزی نخور ... فَإِنَّ فِيهِ فَسَادَ الْبَدَنِ... زیرا در خوردن بین صبحانه و شام، فساد بدن است ... مَا سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا؛ آیا نشنیده‌ای که خداوند می‌فرماید: لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا. یعنی این [بُكْرَةً وَعَشِيًّا] یک معنی‌ای می‌دهد که معنی کنایه‌ای به نظر می‌آید، یک معنی تحت اللفظی هم دارد. یعنی رزق بهشتی‌ها «بُكْرَةً وَعَشِيًّا» است؛ بُكْرَةً می‌خورند و عَشِيًّا، بینش هم چیزی نمی‌خورند.<sup>۱</sup>

#### ۲-۳-۱-۲- مثال دوم

۱. [۷۶-] مدل غذا خوردن این خارجی‌ها اینطوری است. ظهر ناهار نمی‌خورند یک چیز مختصری است؛ به عنوان اینکه چیز مفصلی بخورند نیست. صبحانه می‌خورند و بعد از ظهر حول و حوش ساعت هفت و هشت، شام می‌خورند. «بُكْرَةً وَعَشِيًّا» می‌خورند. حتی در روایت دارد که اگر کسی سه وعده غذا بخورد، فهو بهيمة! این یک حیوانی است؛ کسی که اینقدر غذا می‌خورد. این را هم پزشک‌های سنتی و اسلامی تأکید می‌کنند که ناهار را یک چیز سبک مختصر بخورید، نشود به عنوان یک وعده‌ی غذایی. حالا مدل زندگی‌شان را بعضی‌ها اینطور می‌کنند که ساعت دوازده شب شام می‌خورند، این دیگر اشتباه است. بعضی‌ها مدل کارکردنشان یک جوری است که ساعت دوازده شب می‌روند خانه. می‌گویند ما یک جوری است که صبح که می‌زنیم بیرون، همه خوابند، شب که می‌رسیم خانه، بچه‌ها خوابند. اشتباه است دیگر. شیپور را در رزق داری از سر آن طرفش می‌زنی، بعد پاره شدی ولی رزق در نمی‌آید. بالاخره ذکر سحرگاهی لازم است، (۳۲ نساء)... وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ... از فضل خدا خواهید اینقدر از این چیزها فاکتور نگیرید که من می‌روم به جایش پول درمی‌آورم، به جاش درس می‌خوانم و ... نه آن کارها را انجام بدهید، خدا هم آن رزق را به شما می‌دهد. خدا دستش باز است به خدا! خدا اگر بخواهد رزق بدهد، از توی دیوار رزق می‌دهد. اینطوری نیست که باید با منقاش از حلقوم خدا رزق را بکشید بیرون. انگار من بکش خدا بکش. بعضی‌ها اینطوری‌اند. اینطوری می‌روند سرکار که انگار خدا می‌خواهد ندهد من به زور از چنگال خدا در می‌آورم.

[۷۸+] (۱۴ نساء) وَآتُوا النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً... از زنانان مهرشان را بگیرید، البته به عنوان نِحْلَةً، یعنی بخشی از آن را.<sup>۱</sup> ... فَإِنْ طِئِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا... اگر این‌ها (زنانتان) با طیب خاطر آن مقدار مهر را به شما دادند، ... فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا! الان شما از این فقره چه می‌فهمید؟ [این] که این نوش جان! ولی «مریء» یک معنای تحت اللفظی دارد، یعنی «سازگار با مری».. برای همین یک نسخه‌ای امیرالمؤمنین دادند متکی بر همین [معنای تحت اللفظی]. کسی اگر درد معده دارد، برود از خانمش مقداری مهرش را بگیرد، بعد با آن پول برود غسل بخورد، این غسل را بگذارد زیر باران، که [در مورد باران] داریم (۹ ق) وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا... ، غسل هم که (۶۹ نحل)... فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ...، مهر خانم‌ها هم که سازگار با مری است، بعد این‌ها را بگیرد و قاطی بکند و بخورد، برای درد معده خوب است. طرف می‌آید این نسخه را عمل می‌کند و خوب می‌شود. بعد از امیرالمؤمنین می‌پرسد این را از کجا درآوردید؟ می‌فرماید بخاطر اینکه این مهر «مَرِيئًا»، سازگار با مری است. این‌ها واقعاً جواب می‌دهد.

### ۲-۳-۱-۳ - مثال سوم

[۷۲-] (۵۷ یونس)... شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ... که راجع به قرآن داریم، یک معنای کنایه‌ای آن این است که سینه‌ی انسان را از گناهان پاک می‌کند. ولی دقیقاً همین «صدر» به معنای همین سینه هم مدنظر بوده است. روایت دارد: قال الامام الصادق - عليه السلام - : شكا رجل الى النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وجعاً في صدره... امام صادق عليه السلام فرمود: مردی به پیامبر از درد سینه شکایت کرد،... فقال - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - استشف بالقرآن... حضرت صلى الله عليه و آله فرمود: قرآن بگذار رویش، شفا پیدا کنی... فان الله عزوجل يقول و شفاء لما في الصدور؛ زیرا که خدا می‌فرماید: قرآن شفا است برای آن چه در سینه‌ها است. شما قرآن بچسبان به سینه‌ها، سینه‌ها خوب شود. یعنی تعبیرهای تحت اللفظی همین‌ها هم، مدنظر هست. از این عبارات این تیپی در روایات ما فراوان است.

[۷۱+] از این معانی تحت اللفظی که در آیات قرآن وجود دارد، خیلی زیاد است. شما همه‌اش معنی کنایه‌ای آن را نفهمید. اگر دارد (۹۳ بقره)... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمْ... یک شربی هم این وسط بوده است. گرچه شرب، [به این معنا هم هست که محبت را] می‌برد در رگ و پی. این هم یک بحث زبان قرآنی متکی به آیات قرآن.

### ۲-۴ - پایان ماجرای عجل، غضب الهی و ذلت در حیات دنیا

[۵۷] در انتها قرآن می‌فرماید (۱۵۲ اعراف) إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ... کسانی که عجل را انتخاب و اتخاذ کردند (در اتخاذ کردن، معنای انتخاب هست)،... سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... این‌ها، به زودی می‌افتند در پروسه‌ی غضب الهی و ذلت در حیات دنیا. نه اینکه پیش خدا دلیل‌اند، در حیات دنیا و در زندگی‌های دنیوی‌شان هم به یک ذلت و بدبختی و بیچارگی می‌افتند.

<sup>۱</sup> . صدقات‌شان را بگیرید از آن‌ها. [البته] اگر [مهر را] دادند دیگر. چون قبلاً مهر را می‌دادند. الان همه را سنگ قلاب می‌کنند. فکر می‌کنند مهر را بالا می‌گیرند، خیلی خوب است؛ خوب مهر را نمی‌دهند. مهر را چون قبلاً می‌دادند، می‌فرماید مقداری از مهر را بگیرد.

[۵۸-] این را همیشه بدانید، خطر التقاط بسی بزرگتر از خطر کفر است. [چرا] که طرف معلوم نیست چیست، معارفش معلوم نیست چی هست. از این طرف دارد، از آن طرف [هم] دارد. می‌خواهد حکومت اسلامی باشد بعد می‌خواهد [انقلاب را با] منطق کاملاً مادی بدون جنگ بدون مبارزه، پیش ببرد. این‌ها را هم تئوریزه می‌کند.

## ۵-۲- جمع‌بندی داستان عجل و مأموریت بنی‌اسرائیل

این داستان، خیلی داستان مهمی است که می‌فرماید با اینکه بنی‌اسرائیل مأموریتشان را بالاخره انجام دادند اما حبّ گوساله در نهایت در دل این‌ها هست؛ به این‌ها می‌گویی وارد سرزمین مقدس بشو، بگیر، می‌گیرد ولی باز هم «حِطَّةٌ»<sup>۱</sup> منظورش نیست، «حِطَّةٌ» منظورش است. یعنی این هم دنبال گندم است. دنبال مأموریت انجام دادن نیست. نمی‌آید انقلاب را بگیرد که مأموریت قوم را انجام بدهد، می‌آید اینجا را می‌گیرد، [چراکه] دنبال آب و دود و نونش هست. اینکه گفتند (۵۲ بقره) ... وَقُولُوا حِطَّةٌ... و این‌ها پیچاندند و گفتند حِطَّةٌ، یعنی گندم؛ گفتند [بگویند] استغفار، [اما آن‌ها] گفتند گندم؛ یعنی ما زندگی می‌خواهیم. می‌فرماید بابا! زندگی‌تان هم در پرتو آن بحث برآورده می‌شود، حالا این مأموریت افتاده گردن شما.

[۶۱-] اگر شما که حتی می‌روی فتوحات می‌کنی، کشور بدست می‌آوری، قوم سرنگون می‌کنی، وارد [ارض مقدس] می‌شوی، می‌بینی باز هم عصیان است، باز هم (۹۳ بقره) ... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ... است، محبت گوساله است. برای همین است که می‌گوید شما که مأموریت را بالاخره انجام می‌دهی (آخرش هم کار بقره را انجام می‌دهی)، [اما] می‌فرماید (۷۴ بقره) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ... باز هم که انجام می‌دهی، باز فایده‌ای ندارد. افتادی در پروسه‌ی (۱۵۲ اعراف) ... سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... مأموریت‌های دیگر هم وقتی می‌گوید [اگر] انجام دهی، فایده ندارد چون هنوز (۹۳ بقره) ... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ... ای . در این سرایشی قرار گرفتی. [با اینکه] آن کار [ی که خواسته شده را] هم انجام می‌دهی، [ولی] باز هم (۱۵۲ اعراف) ... وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...، باز هم (۷۴ بقره) ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ... است.

## ۳- گرفتار بودن دل در گرو ولایت غیر حق (۹۳ بقره: قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا)

[۷۳-] (من این آیه را یک بار دیگر بخوانم و تمام بکنم. ماجرای طور را نشد بگوییم. عجل را یک مقداری گفتیم. ۹۳ بقره) ... وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ... را یک مقداری عرض کردیم. (۹۲ بقره) وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ؛ (۹۳ بقره) وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ... طور را آوردم بالای سر این‌ها، میثاق گرفتند. طور را آوردند یعنی واقعاً کوه را کردند آوردند بالای سرشان.<sup>۲</sup> کوه را کردند آوردند بالای سر این‌ها قرار دادند؛ انگار در مراحل آخر، دارند تهدیدهای آخر را به این‌ها می‌کنند. این «طور» را می‌گیرند بالای سرشان می‌گویند حرف گوش کن. ... خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا... تهدیدهای حسی تا این حد. این باز هم می‌گوید من می‌شنوم ولی گوش نمی‌کنم. یعنی [اگر انتظار داری که] بخوایم عمل بکنم، عمل نمی‌کنم. در این [حد از] تهدیدها

<sup>۱</sup> (۵۲ بقره) ... وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ...

<sup>۲</sup> که این‌ها در سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف هست (۱۷۱ اعراف) ... وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ...

حتی چنین می‌گوید. چرا؟ دلیلش این است ... قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ... این دلش یک جای دیگر است. چون دلش یک جای دیگر است، نمی‌تواند کاری بکند.

[۷۴+] حتی در آیات دیگر هست که باید ببینیم، می‌گویند این کوه بالای سرتان. خیلی میثاق‌ها را گفتند، گفتند این کوه بالای سرتان است بروید وارد این سرزمین شوید و این سرزمین را بگیرید و بر مبنای درست زندگی کنید. می‌روند این کار را می‌کنند ولی بر مبنای درست زندگی نمی‌کنند. دلشان جای دیگری گیر است. دلشان سر پارامترهای دیگری گیر است. چون دلشان هنوز در ماجرای عجل گیر است، در ولایت غیر حق گیر است، آخرش در معادلات دیگری عمل می‌کنند. این ... سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا... را یک مقداری توضیح دادیم، یک مقدار دیگر هم توضیح خواهیم داد.

[۷۵] ... قُلْ بَسْمًا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ که بعدش می‌رود بحث منطق حسی بنی‌اسرائیلی‌ها را می‌گوید و نشان می‌دهد که دیگر مأموریت برای این قوم تمام شده است و این قوم به ذلت در حیات دنیا افتاده، قساوت قلب هم پیدا کرده است. به دلیل این قساوت قلب، این‌ها امت مأموریت انجام بده‌ای نیستند، دیگر دل در گرو این حرف‌ها ندارند.

#### ۴- از داستان بنی‌اسرائیل عبرت بگیریم!

[۷۶-] حالا چرا بنی‌اسرائیل را می‌گوید، بخاطر اینکه ما همین هستیم. اتفاقاً این آیات به درد ما می‌خورد که کسانی که برگشتند و آن امتی که برمی‌گردد، به ذلت در حیات دنیا می‌افتد. آن موقع هم عرض کردم یک بار دیگر هم عرض می‌کنم، آن چیزی که جذابیت دارد انقلاب اسلامی و معارف انقلاب است، جمهوری اسلامی در هیچ جای دنیا، هیچ جذابیتی ندارد بدون انقلاب اسلامی. به این حواستان باشد. جمهوری اسلامی یک نظام بسیار ناکارآمد هست منهای انقلاب. یک مجموعه‌ی بسیار ناکارآمد در همه جای دنیا. این را حواستان باشد. آن شعارها، آن روحیه‌ها اگر برگردد در جمهوری اسلامی، به یک مجموعه‌ی خوب با وعده‌های الهی، همه این چیزهایی که می‌شود باهاش دل بست و حرکت کرد، حرکت می‌کند و آلا، فلا.

#### ۵- پاسخ به سؤالات و طرح مسائل روز

[۶+] بعضاً سوالاتی شده یا می‌شود و ما هم خدمتتان هستیم. اگر پاسخی بشود تا حد مقدور می‌دهیم.

#### ۵-۱- توضیح تکثرگرایی در قرآن

##### ۵-۱-۱- مکارم اخلاق؛ در همه‌ی ادیان - بهترین ورژن آن در شریعت اسلام

[۷-] یک سوال این بود که شما که تأکید بر مأموریت می‌کنید و قرآن را اینگونه توضیح می‌دهید که به عبارتی یک نوع پلورالیسمی<sup>۱</sup> را در بستر مسائل اجتماعی [بیان می‌کند] آیا ما آن مسیحی را مسلمان نکنیم و آن مسلمان را شیعه نکنیم و شیعه را از شش امامی و هفت امامی نکنیم دوازده امامی؟ گفتیم که مسیر این نیست. قرآن این مسیر را طی نمی‌کند. آن ادیان الهی که اینگونه هستند؛ مأموریت‌محور حرکت می‌کنند. سوال این بود که کسی اگر از مسیحیت وارد اسلام

<sup>۱</sup>. تکثر گرایی

شود و در اسلام شیعه شود؛ بالاخره وارد یک چیز بهتری شده و یا وارد بهتر نشده؟ من یک نکته‌ای را از علامه خدمت شما عرض کنم ذیل این روایت: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**. ایشان یک مطلبی دارند. و این را مفصلاً اثبات می‌کنند و در روایات هم می‌آورند و بحث خیلی مفصل است. منتها مختصر آن مفصل این است که می‌فرمایند: **إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**، نه اینکه من مبعوث شدم که مکارم اخلاق بگویم؛ من مبعوث شدم که مکارم اخلاق را **تمامش** کنم. وگرنه مکارم اخلاق چیزی نیست که مردم همین جوری خودشان به آن نمی‌رسند. فرض بفرمایید شما می‌گویید: من می‌خواهم بندگی کنم؛ چگونه بندگی کنم؟ دنبال شیوه بندگی می‌گردید؛ می‌گویند: بیا نماز، این خیلی فوق العاده است. به لحاظ طبیعی و فطری کسی برسد به اینکه من می‌خواهم تقوا و کفّ نفسم زیاد شود؛ می‌گویند: کفّ نفس می‌خواهی، روزه. این دیگر ته آموزش کفّ نفس است که کسی بتواند نفس خودش را جمع و جور کند. ممکن است بخواهی از طرق دیگری بروی و از مرتاضی بروی؛ آنجا هم به چیزی می‌رسی. از طریق رهبانیت بروی؛ آنجا هم به یک جایی می‌رسی. ولی ورژن آخرش را و جمع بندی شده‌ی بهترین حالتش را من می‌گویم **لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ**.

#### ۵-۲- جهنم رفتن را میزان عناد و انکار شخص مشخص می‌کند نه شریعت او

[۱۰-] آن لبّ معنایی که در دین وجود دارد و علامه این را از آیات و روایات متعددی برداشت می‌کند، این است که شما اهل انکارهستی یا اهل انکار نیستی؟ به عبارتی جاحد و منکری یعنی می‌فهمی و انکار می‌کنی یا نه؟ خدا جهنمش را برای منکرین گذاشته است. کسانی که انکار می‌کنند. در این دعای کمیل<sup>۱</sup> است که **وَلَوْ لَا مَا حَكَمْتُ بِهِ مِنْ تَعْذِيبِ جَاحِدِيكَ وَ قَضَيْتَ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ مَا كَانَ لِأَحَدٍ فِيهَا مَقْرَأً وَ لَا مُقَامًا**، اگر انکار نبود، خدا جهنم را سرد کرده بود. معلوم است که [جهنم] برای منکر و معاند و جاحد است. حالا اینکه چه میزان دارد انکار می‌کند؛ چقدر قلبش درگیر با چیزهایی است و حق را می‌فهمد و چه بیناتی بر او تمام می‌شود و چه حجت‌هایی تمام می‌شود و چقدر به واسطه اینکه قلبش درگیر مطلبی است، می‌تواند آن حجت‌های خودش را و آن حجت‌هایی که بر خودش تمام شده را پاسخ دهد و بر اساسش حرکت کند، مطلب جدایی است.

[۱۸-] پس آنچه واقعش مهم است و حکایت بهشت و جهنم را تعیین می‌کند، میزان جحود (انکار) و عدم انکار است. خلاصه، اگر **تَعْذِيبِ جَاحِدِيكَ وَ إِخْلَادِ مُعَانِدِيكَ** نبود، **لَجَعَلْتَ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا**. بعد روایتی هست که خود علامه می‌آورند که سائر الناسی هستند که خدا به حجت‌هایی که بر این‌ها تمام شده نگاه می‌کند. بله یک سری هستند که ناصبی هستند و ائمه را می‌شناسند و فحش می‌دهند؛ علم به این قضیه دارند و این کارها را می‌کنند؛ آن‌ها هم تکلیفشان مشخص است. این عبارات قرآن را ببینید: (۳۹ بقره) **وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا... یعنی تکذیبی از سر کفر می‌کند، یا (۹۲ بقره) ...مَنْ بَعْدَ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ** یا (۹۰ بقره) **...بَعْيًا بَيْنَهُمْ... یا چیزی که نشان دهد که طرف متوجه شده است. حال اینکه چقدر متوجه شده است؟ و چه درصدی متوجه شده است؟ و چقدر انکار کرد؟ معادلاتی است که خود خدا می‌داند.**

#### ۵-۲-۱- انکار قلبی و کشش قلبی، در عمل شخص بروز می‌کند

۱. برخی از این اسرار را شما در دعاها می‌توانید پیدا کنید

۲. فقراتی از دعای کمیل

[۱۲-] یک شخصیتی در تاریخ اسلام در تاریخ عاشورا به نام هرثمه بن سلیم است. این هرثمه یک کمی قبل از اینکه جنگ شروع شود، اسبش را هی می کند و طرف امام حسین علیه السلام می آید. می گوید: من آمدم و پشیمانم. مانند حر. منتها داستان حر وسط جنگ بود و این ماجرا یک خرده قبل از جنگ بود. خلاصه خدمت امام حسین علیه السلام می آید. حضرت به او می گویند: چرا آمدی؟ می گوید من یاد خاطره ای افتادم. بیست سال پیش پدرتان از صفین از همین جا رد می شد؛ آمد مشتت از خاک اینجا را بر داشت و گفت: هَاهُنَا مَصَارِعُ عُشَاقٍ، هَاهُنَا مُنَاخُ رِکَابٍ، هَاهُنَا مَذَبِحُ اَطْفَالٍ، هَاهُنَا... بعد من یاد این افتادم و الان دارم فکر می کنم این مصارع عشاق این طرف است که ما بودیم یا آن طرف است؟ دیدم عشاق که این طرف نیستند و اینجا عده ای دارند عرق خوری می کنند. لابد پس عشاق آن طرفند. ببینید حجت تمام می شود و طرف می فهمد که هَاهُنَا مَصَارِعُ عُشَاقٍ، عشاق این طرف نیستند و آن طرفند. من هم آمدم. حضرت می فرماید: خوش آمدی. می جنگی؟ می گوید: نه! من زن و بچه دارم! بعد حضرت او را کنار می آورند و به او می گویند: آن کوه را می بینی؟ برو پشت آن کوه ها که فریاد من را نشنوی! یعنی یک موقعی است که انسان یک چیزی را می فهمد. حال شما این را با حر مقایسه کنید؟ حر هم می فهمد و خودش را به واسطه بینات الهی از قعر جهنم<sup>۱</sup> در آورد. حر در یک لحظه وقتی که فهمید؛ متناسب با فهم و درک خودش عمل کرد.

[۱۵-] حالا چرا هرثمه اینگونه می کند و حر آنگونه می کند؟ این ها به واقع مال گرایشات قلب است. آخرش (بارها این در این کلاس ها تأکید شده) آن چیزی که مهم است، قلب است و کشش و تمایلات قلب و گرایشات قلب. اگر قلب سلیم شد و سالم شد و از قلب مریض تبدیل به قلب سالم شد [سبب نجات می شود]. می بینی طرف انقلابی است ولی واقعاً دل در گروی تمام معارف غیر انقلابی دارد. از چه چیز خوشش می آید و از چه حاکمیت هایی خوشش می آید؟ دنبال استقرار چه حاکمیتی است؟ برای چه چیزهایی می دود و برای چه چیزهایی نمی دود؟ یک نفر وقتی اینقدر زن و بچه اش برایش مهم است حتی در مقابل [امامش]، اگر موقع بزنگاه بینات هم برای او روشن می شود، در آخر او ول می کند و می رود. یک نفر هم مثل حر برایش روشن می شود و اینگونه عمل می کند. واقعه اش قلب و گرایشات قلب و این که آخرش من چه چیزی را دوست دارم؟ حالا کجا مشخص می شود چه چیزی را دوست دارم و به چه چیزی امیدوارم؟ در عمل مشخص می شود.<sup>۲</sup> امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: فَكُلُّ مَنْ رَجَا عَرَفَ رَجَاؤَهُ فِي عَمَلِهِ، امیدوار کسی است که امیدش در اعمالش مشخص می شود. چقدر برای چی می دود؟ و چه نشانه هایی را گرفته و روی آن نشانه ها می دود؟ از دست یابی به چه چیزهای خوشحال می شود؟ از دست دادن چه چیزهایی او را ناراحت می کند؟ همه این ها نشان می دهد که ته قلبش چیست. از کجا می فهمد؟ باید از اعمالش بفهمد. از اعمالش متوجه شود که چقدر راه خدا را دوست دارد و چقدر دوست دارد به استقرار نظام اسلامی و ظهور حضرت کمک کند؟ و چقدر از این چقدرها؟

۵-۳- وحدت

۵-۳-۱- مهم ترین کار، حفظ وحدت پیکره ی انقلاب و اسلام است

۱. چون که واقعاً لشکر امام حسین علیه السلام را حر نگه داشت  
 ۲. آخر می گویند یک جمعی نشسته بودند یک نفری گفته: من تشنه ام. صاحبخانه گفت: شما تشنه تان نیست. مرتب اصرار می کرد که من تشنه ام و صاحب-خانه می گفته: که تشنه نیستید. بالاخره گفت یک نفر بلند شد برود آب بیاورد؛ گفتند: این تشنه است.



[۱۹+] حال نکته‌ای دیگر که سوال می‌شود. در بحث وحدت در آیاتی گفتیم نظام را پاره پوره نکنید؛ (۸۶ بقره) ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ... که رفتار ائمه هم همین‌گونه بوده است که [وحدت] جامعه اسلامی را [حفظ کنند]. حتی در جریان سقیفه و بعد از سقیفه حضرت علی علیه السلام کارهایی کردند که نشان از یک جدیتی در [حفظ] وحدت جامعه اسلامی دارد. به هر جهت ایشان از خون صدقه طاهره سلام‌الله‌علیها گذشتند. حتی در دوره خودشان می‌توانستند فدک را از مروان بگیرند و نگرفتند. خیلی‌ها می‌آمدند و سوال می‌کردند که آقا آن موقع‌ها چه شده است؟ قبلاً چه شده ما تازه مسلمانیم؟ خود حضرت به اطرافیان‌شان می‌گفتند که اگر من بخواهم خیلی از حرف‌ها را بزنم، این تازه مسلمان‌ها قاطی می‌کنند. لذا این پیکره اسلام را [حفظ کردند] که خود ما خیلی اوقات رعایت نمی‌کنیم (از خودم گرفته تا خیلی‌ها) که این پیکره انقلاب، خیلی مهم‌تر از خیلی چیزهاست و باید حفظ شود.

### ۵-۳-۲ - شاخص‌سازی ائمه در عین حفظ وحدت

[۲۱-] این را به اضافه کنید به اینکه گروه شیعه را در یک دوره‌هایی حفظ می‌کردند و معرفی می‌کردند. بالاخره هشتک را بالا می‌بردند. شما نگاه کنید در دوره امام هادی علیه السلام که شیعه یک مقداری زیاد شده بوده؛ شیعه را به یک رسمیتی معرفی می‌کردند. علائم اینکه گفتند: شیعه انگشترش را دست راستش کند. آنجا یک نوع جریان‌سازی است. کسانی که شیعه هستند جهر به بسم الله بکنند. یعنی بسم الله الرحمن الرحيم را در نماز بلند بگویند. (سنی‌ها بلند نمی‌گویند). زیارت الاربعین بروند. یعنی محل اجتماع‌شان معلوم شود و سمپوزیوم آن‌ها و جریان اینکه متعلق به چه جبهه‌ای هستند، مشخص شود. از آن طرف انگشتر در راست بکنند که شما وقتی بروی بقالی چقالی، می‌بینی این هم انگشترش دست راستش هست و آن هم انگشترش دست راستش است. پس ما بشماریم. آن‌ها مسجدها را یک مناره‌ای می‌زنند؛ شما دو مناره‌ای بزن که اگر یک نفر در شهر آمد، نگوید امیرالمومنین علیه السلام پیرو ندارد. ولی همه این‌ها را وقتی معرفی می‌کردند، در بدنه جامعه اسلامی معرفی می‌کردند و نمی‌خواستند اینها را یک غده بکنند. می‌بینید امام هادی علیه السلام اینگونه می‌گویند. امام عسگری علیه السلام می‌فرمایند: یک زمانی بود که می‌گفتیم: انگشترها را دست راست کنید؛ حالا دیگر لازم نیست. آنجا می‌خواستند معرفی کنند. یعنی این ساسة العباد<sup>۱</sup>، یک جایی لازم است که هشتک را بیاورند بالا، که بالاخره ما هستیم. بالاخره امیرالمومنین علیه السلام پیرو دارد. هشتک را بالا می‌بردند. یک زمانی بعد از اینکه خودشان را معرفی کردند؛ اگر ببینند این معرفی حالت افتراق ایجاد می‌کند، هشتک را پایین می‌آورند. اینگونه نیست که ما که هشتک را می‌بریم بالا، کلاً می‌خواهیم ببریم بالا. یک موقعی یک کار خوب است و یک موقعی همان کار خوب نیست. این را باید بفهمیم. یک موقعی در یک جریانی یک کار خوب است. در یک زمان دیگر و به یک مناسبت دیگر خوب نیست. الان دیگر انگشتر دست راست لزومی ندارد و برای همین گفته‌اند که می‌خواهید دست راست کنید و می‌خواهید دست چپ کنید. و آن معنی هم ندارد. یک موقع فتنه ۸۸ است یک بحثی آنجاست که یک هشتکی باید بالا برود. قضیه که جلو رفت، آن هشتک باید پایین بیاید. نباید هنوز بالا برود زیرا اگر هنوز بالا برود ممکن است مجدد موجب اختلاف و

۱. که ما به ائمه‌مان می‌گوییم ساسة العباد

شقاق و نثار شود. آنجا باید بیاید پایین. و اینجا هم نقش محوری [ولی مشخص می‌شود] که کی باید اینطوری شود کی آن طوری.

[۲۵-] چه زمانی باید اینگونه شود؟ کی باید اینجوری شود؟ ممکن است هر کدام از ما و هر کدام از اندیشمندان فکری داشته باشد. منتها ته آن، آنچه حجت می‌تواند ایجاد کند، فکر آن ولی‌ای هست که بر من حجت است. اگر من فکر ولی را جلو ببرم پس فردا توگوشی نمی‌خورم. اگر گفتند چرا فکر ولی را جلو بردی؟ می‌گویم من حجت نداشتم که فکر خودم را جلو ببرم اما حجت دارم که فکر ولی را جلو ببرم. حجت دارم که آن علامتی که او نشان می‌دهد را جلو ببرم. مهم حجت‌هاست. فکر خودم را حجت ندارم جلو ببرم. ولو اینکه این فکرها متفاوت در بیاید.

#### ۴-۵- اگر جایگاه ولایت را خیلی بالا ببرید، آن را در معرض ضربه‌ی دشمن قرار داده‌اید

[۲۶+] قرآن جایگاه ولی را اشاره می‌کند و روایات، آن را به عنوان جایگاه خیلی خاصی معرفی می‌کند. اما در جریانات مربوط به انقلاب خودمان خیلی وقت‌ها من دیده‌ام که آدم‌ها، کم‌کاری‌های خود را با عظمت دادن به آن جایگاه می‌خواهند جبران کنند. حرفم چیست؟ الان مثال‌هایی عرض می‌کنم. می‌گویند که زلزله شد. ببینیم آقا چه کار می‌کند؟ آقا، حج آنگونه شد. آقا چه می‌گویند؟ اقتصاد؛ آقا نظرشون چیست؟ آنجا آقا. چیزهایی که اصلاً ربطی ندارد. خب دستگاه‌ها باید کارهای خودشان را انجام دهند که مرتب آقا آقا می‌کنند. دستگاه‌ها وظیفه دارند که کارهای خودشان را انجام دهند. این جایگاه را اینگونه یونیک می‌کنند. مرتب سر هر چیز می‌گویند: آقا ببینیم چه می‌گوید؟ آقا چه می‌گوید؟ آقا پیام‌های کلی و رهنمودهای کلی را داده‌اند. اگر کسی بخواهد راه بیافتد؛ باید راه بیافتد دیگر. اگر واقعاً بنا به راه افتادن داشته باشد. تشکیلاتی اگر قرار است که راه بیافتد؛ باید راه بیافتد.

[۲۸-] خیلی وقت‌ها این اتفاقات بد هم ایجاد می‌شود. وقتی آن جایگاه خیلی یونیک می‌شود و خیلی خاص می‌شود، از آن پیام‌های کلی خارج می‌شود. دیگر انگار همه چیز با آقاست. الان دیدید بعضی‌ها می‌گویند بعد آقا چی؟ اصلاً دیگر شخصیتی نداریم. چرا؟ چون وقتی شما پرچم را خیلی بالا بردی او را در معرض ضربه قرار می‌دهی. جوری می‌کنی که هر کسی که می‌تواند رهبری را به عهده بگیرد (که یک عده‌ای هستند در جامعه)، [دیگر نتواند]. چون دشمن می‌فهمد که این جایگاه خیلی یونیک شد؛ همه‌ی [جایگزین‌ها] را اینقدر می‌زند که وقتی نگاه می‌کنید یک شخصیت پاک و پاکیزه در ذهن ما نمی‌آید که بگوییم این الان جای آقا. و این همان اشتباهی است که ما کم‌کاری‌های خودمان را با عظمت بخشیدن به آن [جایگاه] مرتب جبران می‌کنیم و مرتب می‌گوییم: آقا اینجوری آقا آنجوری. اینقدر یونیک می‌شود که دشمن می‌فهمد که اگر من بخواهم کاری کنم، می‌نشینم و همه این‌ها [جایگزین‌ها] را می‌زنم. همه این‌ها را به یک نوعی قلع و قمع می‌کند به صورتی که شما الان می‌گویید که آقا برود چه اتفاقی می‌افتد؟ همه می‌گویند که عمر آقا دراز باد دیگر. ۱۲۰ سال. ۱۰۰۰ سال. چرا؟ چون این پایین کاملاً خورده است. و حال آنکه بحث جهت‌دهی‌های کلی است. نواب خاص امام زمان عج الله اینقدر یونیک نبودند. نواب خاص! ما بالاخره در شخصیت‌ها و فقهایی که داریم یکی که عالم به زمان باشد و صائناً لنفسیه و حافظاً لِدینیه باشد باید بتواند بیاید و این جایگاه را بگیرد. عالم به زمان باشد و فقیه باشد و منویات دین را بداند، [چنین شخصی] باید بتواند بیاید این جایگاه را بگیرد. ولی اینقدر ما کارهای عجیب و غریب کردیم که دیگر آن مقام خیلی منحصر به فرد شد. این را هم به اضافه نکته قبل بکنید. می‌گویم ما الان واقعاً یک

شخصیت پاک و پاکیزه درست حسابی نداریم. می‌گوییم نه فلان [جایگزین] که در آنجا خورده، فلان [جایگزین] را که آنجا زدند و همه مانده‌اند که خب بعد آقا چه اتفاقی ممکن است بیافتد؟

### ۵-۵- کلیات اعتقادات، تحقیقی است اما جزئیات اعتقادات، تقلیدپذیر است

[۳۰+] جواب یک سوال هم کوتاه عرض کنم و برویم سراغ بحث. ببینید کلیات اعتقاد را واقعاً می‌شود [تحقیق کرد اما در جزئیاتش می‌توان تقلید نمود]. سیدالکریم (حضرت عبدالعظیم حسنی) با همه‌ی آن عظمتش می‌رود و می‌گوید من دینم را به شما عرضه می‌کنم. معلوم است که خیلی مهم است. دینش را به امام معصوم عرضه می‌کند و می‌گوید: من دینم درست است یا نه؟ این «دینم درست است یا نه» با ده هزار تا گزاره که نیست، [بلکه] این‌ها یک اعتقادات کلی است که باید انسان داشته باشد. من اگر حوصله کنم و بگردم شاید به ۵۰-۶۰ تا گزاره می‌رسم: قرآن این است و خدا هست و خدا عالم را آفریده و رابطه خدا با عالم قطع نشده از مسائل توحیدی تا مسائل نبوت و امامت. اعتقادات یک شیعه چقدر است؟ چه مقدار اعتقادات دارد که اگر این اعتقادات را داشته باشد؛ می‌شود به او شیعه گفت؟ حالا این‌ها را تحقیق کرده یا نه. خیلی وقت‌ها هم ممکن است بگوید من این را قبول و باور دارم؛ مثلاً اینکه پیغمبر خدا معصوم است و قرآن تحریف نشده است. یک اعتقاداتی را می‌شود جمع و جور کرد و بگوییم آقا بنده به این‌ها اعتقاد دارم. وقتی به این‌ها اعتقاد دارم پس شیعه‌ام. بقیه اعتقادات را یک مقداری را تحقیق می‌کنم و یک مقداری را تقلید می‌کنم. حالا آن‌ها چیست؟ حتماً این هزار مدل اعتقادی که ما الان داریم نیست و در مسائل اعتقادی، خیلی وقت‌ها فاصله‌ی زیادی وجود دارد. یک جایی هم واقعاً شما باید بگویید من در این بحث مقدم. در بحث «نقد معصوم» مثلاً من مقلد آقای جوادی‌ام. نمی‌شود همه‌ی بخش‌ها را تحقیق کرد. یعنی کار همه نیست. اجمالاً ما از اینکه حضرت سیدالکریم می‌رود و اعتقاداتش را عرضه می‌کند؛ در می‌آوریم که آدم‌ها باید به جای مطمئنی بروند و اعتقاداتشان را بگیرند و عرضه نکنند. به آدم‌های مطمئنی بگویید که من به همچنین چیزی اعتقاد دارم و اعتقاداتش را عرضه کند و [سپس به او] بگویند که غلط است یا درست است.

### ۵-۵-۱- اگر کسی در راه خدا تلاش کند؛ خدا دستش را می‌گیرد

[۳۳+] بقیه‌اش هم همان حجت‌هایی است که خدا دست طرف [را می‌گیرد] (۶۹ عنکبوت) وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، اگر کسی در راه ما تلاشش را بکند، اینگونه نیست که خدا دستش را نمی‌گیرد. اگر آن هرثمه را هم یک جایی ولش می‌کند؛ شما ببینید که کجا یک کاری کرده است که [خدا] سر موضع ولش کرده است؟ باید ببینیم کجا دستش را از دست خدا کنار کشیده که خدا هم در لحظه، دستش را ول کرده است؟ [۴۵+] در اعتقادات یک حدی اعتقاد داری و باید کلاس بروی و همه‌ی این حرف‌ها. واقعاً یک جاهایی بسپارید به اینکه من جَاهَدُوا فِينَا می‌کنم، دیگر خودشان در این رابطه‌های حبی و عشقی دستمان را می‌گیرند.

### ۵-۵-۱-۱- رابطه‌ی حبی و عشقی از جانب خدا و ائمه نسبت به انسان‌ها

[۳۴+] وگرنه باز در بحث محبت قلبی این را بدانید که ائمه به شدت دنبال ما هستند. خدا به شدت دنبال ماست. اصلاً برنامه‌ریزی می‌کند که ما را ببیند؛ با تعبیر مسامحه‌ای. خدا نقشه می‌کشد که ما را ببیند. ائمه نقشه می‌کشند که ما را

ببینند. خودشان اینگونه‌اند. چون یک رابطه‌ی حبی به شدت از طرف خدا و ائمه هدی برقرار است. این تعبیر «لَكَ أَسْأَلُ» وَ إِيَّاكَ أُبْتَهِلُ» که در عبارت دعاها هست؛ «لَكَ أَسْأَلُ» یعنی که من برای تو می‌خواهم. تعبیر (اگر بی‌ادبی‌اش را کنار بگذاریم) یعنی دارم حال می‌دهم به تو که می‌خواهم. [می‌فرماید] «لَكَ أَسْأَلُ» و نه «مِنْكَ أَسْأَلُ». این تعبیر در روایات ما گاهی اوقات آمده که اگر ما گناه نکنیم، خدا چه کسی را باید ببخشد؟ نمی‌شود که اسم غفار خدا تعطیل شود! لذا من باید گناه کنم که خدا ببخشد. بالاخره این وسط داریم یک لطفی می‌کنیم! خدا هم دنبال این است که ببخشد و دنبال بهانه است. واقعاً دنبال بهانه است. ائمه هم همین طور.

[۳۶+] این داستان را گوش کنید داستان جالبی است. علی ابن مهزیار اهوازی می‌شناسیدش دیگر<sup>۱</sup>؛ بیست سفر مکه رفت که امام زمان عج الله را ببیند اما ندید. سفر بیستم ایام ذی‌الحجه مکه رفت و بالاخره در خیمه حضرت امام زمان عج الله وارد شد. جزئیات شمایل حضرت را نقل می‌کند که چشمانشان اینگونه بوده و ابروهایشان اینگونه بود و موهایشان اینگونه بود و نشست‌نشان اینگونه بود. قشنگ امام زمان عج الله را توصیف می‌کند که حضرت چگونه‌اند. بعد می‌گوید که سلام کردم. می‌گوید حضرت جواب سلام دادند. عرضم این بخش است بعد اینگونه گفتند: یا اَبَا الْحَسَنِ، قَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُ لَيْلًا وَ نَهَارًا، ابالحسن کنیه علی ابن مهزیار است. می‌گویند: شب و روز دنبال تو بودم. حالا کی دنبال کی بوده است؟ علی ابن مهزیار بر حسب ظاهر دنبال حضرت بوده است. ولی حضرت کَانَ دارد نقشه می‌کشد که می‌گویند: قَدْ كُنَّا نَتَوَقَّعُ لَيْلًا وَ نَهَارًا فَمَا الَّذِي أَبْطَأَ بِكَ عَلَيْنَا؟ چرا دیر کردی؟ تو چرا دیر کردی؟

[۳۸-] در مورد خدا داریم که ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود. خدا و ائمه به اندک مناسبتی برنامه‌ریزی می‌کنند که ما را بغل کنند و ماچمان کنند اینقدر که ما را دوست دارند. این رابطه حبی و عشقی‌ای است که از آن طرف برقرار است. اگر این رابطه برعکسش برقرار شود، که طرف عاشقانه برود، خدا در این موارد دست طرف را دیگر می‌گیرد. اگر یک رابطه‌ی عاشقانه‌ای برقرار بکند با خدا و ائمه هدی، این‌ها برنامه‌ریزی می‌کنند ما را درست‌مان کنند. فقط دنبال این هستند که ببینند شما هم همچنین رابطه‌ای برقرار می‌کنید یا نه؟ یا دنبال این رابطه‌اید که یک خدای جلاد سخت-گیر آن بالاست و یک ترکه دستش گرفته و می‌گوید می‌کنی یا نمی‌کنی؟ انجام می‌دهی یا نمی‌دهی؟ می‌زنت‌ها! خب کسی که خدا برایش اینگونه است [رابطه حبی با خدا برقرار نمی‌کند]. بعد لسان خدا در قرآن را ببینید؛ گاهی اوقات اینقدر خدا خودش را پایین می‌آورد و حالت ناز و این‌ها می‌کند که رابطه را [برقرار کند] می‌گوید: (۲۴۵ بقره) مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا...، یکی بیاید به ما قرض الحسنه بدهد. خدا که هیچ احتیاج ندارد که [اما می‌گوید] یکی پیدا شود و به ما قرض الحسنه بدهد [تا] من جبران می‌کنم. انگار می‌خواهد طرف را بکشد و تا طرف دستش را دراز می‌کند دستش را بگیرد. می‌گوید بیا به ما قرض الحسنه بده من جبران می‌کنم اضافه می‌دهم. دقیقاً معلوم است که می‌خواهد گولمان بزند. یعنی می‌خواهد که دست را دراز کنی و دست را که دراز کردی دست آدم را می‌گیرد.

۵-۱-۲- خدا کسی را سرپرست می‌کند که مودت فوق العاده‌ای داشته باشد

۱. این داستان در بحار است.

[۴۰+] این رابطه، رابطه‌ای است که (در بحث ولایت هم می‌بینید که ولایت) هم به معنای مودت است و هم به معنای قیادت. هم به معنای مودت است یعنی رابطه، باید رابطه‌ی مودتی باشد. هم به معنای سرپرستی است. سرپرستی مال جایی است که مودت فوق العاده است. خدا کسی را سرپرست می‌کند که مودت فوق العاده‌ای داشته باشد. این می‌شود سرپرست. برای همین است که در روایات داریم وقتی حرف پیامبر را گوش نمی‌دادند، اینقدر برای حضرت سخت بود.<sup>۱</sup> چون که در قرآن داریم که پیغمبر خدا اینگونه بوده است: (۱۲۸ توبه) ...عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ... آن چیزی که شما را به زحمت می‌انداخت پدر پیامبر را درمی‌آورد. چون پدر پیامبر را در می‌آورد، در ذیل آیه (۱ طه) طه (۲ طه) مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى، این روایت آمده که پیغمبر گویی ایراد را در خودش می‌دیده دیگر. اینقدر می‌ایستاد و عبادت می‌کرد و می‌گفت شاید گیر از من است! اینقدر می‌گفتند: شاید صفای نفس من زیاد نیست! اینقدر به خودشان فشار آوردند که خدا دیگر شاکی شد! بابا دیگر ول کن! اینقدر هم نمی‌خواهد مایه بگذاری. طه، مَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى. اگر کسی این حالت است که رحمت و شفقت به مردم و به همه چیز [دارد]، این [شخص] شایسته ولایت و قیادت می‌شود. اینکه می‌گویند [پیامبر] «أب شفیق» [است]، همین است. اگر دلش برای همه واقعاً سوخت، گنهکار دید دلش سوخت، دید راه خدا تعطیل می‌شود، دلش سوخت، یعنی مرتب دید و دلش سوخت و بعد به کار خودش اضافه کرد و خودش را مقصر دانست این دارد عاشق مردم می‌شود و این [شخص] شایسته می‌شود که خدا ولایت را به او بدهد.

[۴۳+] حتی در بحث ولایت پدر و مادر بر بچه، یکی از نکاتی که ولایت دادند به خاطر این است که پدر و مادر بی‌شائبه نسبت به فرزندان‌شان عشق می‌ورزند. بی‌شائبه! یعنی همیشه خودشان را پل می‌کنند که بچه‌هایشان رد شوند و نه اینکه بچه‌هایشان را پل کنند که خودشان به یک جایی برسند. یک رشحه‌ای از آن ولایت [را دارند]. [۴۴-] سر ولایت مرد بر خانواده [هم] اصرار بر این بحث است که مرد باید عاشق خانواده‌اش باشد. عاشق زن و بچه‌اش باشد اگر اینگونه باشد، مرتب ولایتش تثبیت می‌شود. یعنی مردهایی که دنبال این هستند که ولایتشان در خانه تثبیت شود، هر چقدر عاشقانه‌تر برای خانواده خودشان باشند این اتفاق می‌افتد.<sup>۲</sup>

### ۵-۱-۳- رابطه‌های عشقی و حبّی را می‌توان در مناجات‌ها و اشعار پیدا کرد

این رابطه‌های عشقی و حبّی در مناجات‌ها پیدا می‌شود. حتی خیلی از عرفا بحث شعر را مطرح می‌کنند؛ به خاطر این است که می‌گویند. این مضامین عرفانی در شعر می‌آید. ببینید آن چیزی که باید در انسان تکان بخورد، خیلی وقت‌ها عقلش نیست. می‌گویند این مضامین را فقط شعر می‌تواند تحمل کند. نه اینکه یک بحثی است که می‌توانند در قالب شعر بگویند و در قالب دیگری هم بگویند. خیر! باید یک رقیقه‌ی عشقیه را در شخص تکان بدهد، آن را شعر تکان می‌دهد و مباحثه تکان نمی‌دهد. برای همین است که علمای قدیم به شعر و شعرخوانی به شدت رغبت داشتند. حالا اگر

۱. من به طلبه‌های خودم می‌گویم که اگر رابطه شما با مردم اینگونه است که «نچ نچ گنه کارها را نگاه کن. همچین برید بسوزید!»، طلبگی را رها کن، اگر واقعاً اینگونه‌ای. اما اگر رابطه‌ات اینگونه بود که یک گنه کار دیدی گفتی تقصیر من است [که او چنین است]، بعد بر عبادت خودت افزودی و گفتی شاید تأثیر کلام من کم است؛ داری راه پیامبر را می‌روی.

۲. از آن طرف هم معمولاً به خانم‌ها می‌گویند که این غرور و حالت ولایت مردانه را نشکنید که آن خیلی برای مرد مهم است. یعنی اگر خانم‌ها به مردها بگویند که «ای سلطان من!» او [مرد] در دلش می‌گوید آخیش من می‌خواستم سلطان باشم [که] شدم. مثلاً یک چیزهای اینگونه. می‌گویند: غرور مرد را نشکنید. غرورش. کما اینکه می‌گویند: که دل زن را نشکنید؛ می‌گویند: غرور مردانه را نشکنید. چون که در ولایتش یک حالت غرور این طوری دارد.

صدایی دارید، با صدا؛ ندارید همینطوری خودتان شب دیوان حافظ را باز کنید و بخوانید؛ سعدی را باز کنید و غزلیاتش را بخوانید. آن یک چیز دیگری را حرکت می‌دهد که خیلی مهم است، آن رقیقه‌ی عشقیه است. آن چیزی که باید تکان بخورد، مغز نیست که شما فلان مباحثات را بفهمید، بحث فلان چیز را بفهمید، نه! باید خودِ دلِ انسان تکان بخورد؛ در مناجات‌ها، در اشعار از این پتانسیل‌ها استفاده کنید.